

اگر شورای عالی امنیت ملی تصمیم بگیرد حصر را بردارد، این حق قوه قضاییه است که اینها را محاکمه کند. بعید میدانم حکمی کمتر از اعدام یا حبس ابد به این افراد بخورد.

سردار نجات در برنامه دستخط عنوان کرد؛



سردار نجات به بیان ناگفته‌هایی از سال جنگ و همینطور اتفاقات سال 88 پرداخت.

به گزارش اسپادانا خبر، سردار نجات میهمان این هفته برنامه دستخط بود فردی که از او به عنوان یکی از جعبه سیاه‌های جنگ نام می‌برند. از او به عنوان رمز اصلی در پیروزی در عملیات والفجر ۸ نام می‌برند. از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون سمت‌های مختلف و حساس امنیتی و اطلاعاتی را دارا بودند و هم اکنون هم یکی از همین سمت‌های حساس را در اختیار دارند.

چرا شما به عنوان رمز پیروزی عملیات والفجر 8 شناخته شدید؟

عملیات والفجر هشت طرحی بود که فرماندهی جنگ به این نتیجه رسید که با دشمن در نقطه ای درگیر بشود که بتواند غافلگیری را انجام بدهد. به دنبال تجاری که فرماندهی جنگ در عملیات خیبر و بدر داشت، به این نتیجه رسیده بود که ما از لحاظ امکانات و تجهیزات نظامی با دشمنی که تا دندان توسط هم ابر قدرتهای شرق و غرب مسلح شده بود و ارتجاع منطقه هم به ما کمک می‌کرد، ما باید در جایی عملیات انجام می‌دادیم و حمله می‌کردیم که او غافلگیر بشود.

منطقه فاو به خاطر ویژگی‌هایی که داشت، می‌توانستیم دشمن را غافلگیر کنیم. اولین و مهمترین خصوصیت منطقه فاو، رودخانه اروند بود. رودخانه اروند رودخانه سرکش و مهار نشدنی است که در بعضی جاها عرض آن حدود یک کیلومتر و در جاهایی به حدود 500 متر می‌رسد. این رودخانه دارای جزر و مد است در موقعی که جزر میشود سرعت آب به سرعت زیاد می‌شود بعضی اوقات تا 60 کیلومتر در ساعت سرعت آب می‌رسد که اگر یک غواص بخواهد عبور بکند غواص را آب می‌برد.

نکته دوم این بود که جاده‌های دسترسی به اروند، جاده‌هایی که به درد یگان‌های منظم بخورد، نبود. نکته سوم آن منطقه منطقه مسکونی بود، یعنی کل حاشیه اروند رود از آغاز آبادان تا آخر منطقه اروند رود حداقل 13-14 هزار نفر ساکن بودند 33 هزار خانواده آنجا ساکن بودند، لذا دشمن احساس نمی‌کرد اینجا عملیات باشد. ارزش فاو از بسیاری از جهات ارزش نقطه کلیدی برای عراق داشت.

می‌خواستیم از همینجا یک پلی بزنیم به تشکیل حفاظت اطلاعات، شما عضو حلقه اولی بودید که با آقای محسن رضایی که در واقع آن زمان فرماندهی حفاظت اطلاعات سپاه را داشتند، پیوستید. آقا محسن در همین برنامه اعلام کردند که آقای نجات از نفرات اولی بود که به ما پیوست

بله، آقای محسن رضایی اولین مسئول حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران بودند. موقعی که اطلاعات سپاه پاسداران تشکیل شد تقریباً آن موقع تنها تشکیلات اطلاعات امنیتی که در جمهوری اسلامی بعد انقلاب تشکیل شد به همت آقای محسن رضایی بود.

ایشان که اطلاعات را تشکیل دادند بعد از اینکه شهادت شهید بهشتی اتفاق افتاد جمعی از رفقای که سابقا با آقای رضایی همکاری می‌کردند در کارهای مخفی، به این نتیجه رسیدند که وظیفه شان است که برای مقابله با ضد انقلاب بیایند به آقای محسن رضایی کمک بکنند. لذا ما برای اینکه بیایم با ضد انقلاب مبارزه کنیم آمدم و کمک کردیم به ایشان.

ایشان در سال 61 به من پیشنهاد کردند که من مسئول حفاظت اطلاعات سپاه بشوم. حفاظت اطلاعات تا قبل از آن، یک مجموعه جمع و جوری بود که شاید عدد آن در کل کشور به صد نفر هم نمی‌رسید.

آن موقع که بنده آمدم در حفاظت اطلاعات به کمک ایشان و واقعا همین ابتکاراتی که جوانان آن موقع داشتند، یک پایگذاری حفاظت خوبی شد برای سپاه پاسداران و در اکثر استانهای کشور این حفاظت اطلاعات تشکیل شد و گسترش پیدا کرد. این ادامه پیدا کرد تا اینکه اواخر سال 62 قانون وزارت اطلاعات تشکیل شد، در قانون وزارت اطلاعات حفاظت اطلاعات سپاه تبدیل به یک سازمان شد، یعنی نیروهای مسلح حفاظت اطلاعاتشان تبدیل شد به یک سازمان و از زیر نظر اطلاعات خارج شد که مسئول آن سازمان را باید رهبری انقلاب مشخص می‌کرد که سال 63 حجت الاسلام سعیدی که الان نماینده ولی فقیه در سپاه هستند، شدند اولین رئیس سازمان حفاظت اطلاعات سپاه با این تشکیلات جدید.

توافقی که بین من و آقای سعیدی انجام شد و این یک توافق داوطلبانه بود من قبول کردم که مسئول حفاظت اطلاعات یگان های خودمان در جبهه بشوم که در آنجا می‌شد حفاظت اطلاعات در قرارگاههای خاتم سپاه یا حفاظت اطلاعات نیروی زمینی سپاه. تقریبا از سال 63 که منجر به عملیات بدر شد، ما از تهران منتقل شدیم جنوب و تا آخر جنگ مسئول حفاظت اطلاعات یگان‌های سپاه را داشتیم.

گفتید آشنایی‌تان با آقا محسن رضایی به قبل از انقلاب برمی‌گردد؛ شما جزء «منصورون» بودید؟

من با یکی از شاخه های منصورون فعالیت داشتم؛ شاید اولین سازمانی هم بود که به عنوان یک سازمان مسلح، اعتقاد به ولایت فقیه را تئوریزه کرد. یعنی شما قانون اساسی را در آن موقع سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پیشنهاد داد به مجلس، قبل از اینکه قانون اساسی تشکیل بشود، تنها قانون اساسی است که ولایت فقیه را آورده بود جزء قانون اساسی.

چه زمانی جدا شدید از سازمان مجاهدین و آن گروهها هم به نوعی از هم جدا شدند؟

تقریبا سال 61 بود یعنی اواخر سال 60 بود که اختلافات داخل سازمان شروع شد، اختلافات هم بیشتر روی میزان ارتباط نماینده ولایت فقیه در سازمان مجاهدین انقلاب بود که آقای راستی بودند. تعدادی از اعضای سازمان خدمت امام رسیدند از امام خواستند که یک نفر را به عنوان نماینده خودشان مشخص کنند.

آنجا هم افراد مختلفی پیشنهاد شد. گفتند اتفاقا بعضی از گروههای ما از قبل با آیت‌الله راستی ارتباط دارند. امام فرمودند همین ایشان خوب است، ایشان نماینده من باشند در آنجا. بعضی پیشنهاد کردند که اجازه بدهید ایشان نماینده شما در بعد ایدئولوژیک باشد، در بعد سیاست نباشد. یعنی یک عده از همان زمان می‌خواستند سیاست را از دیانت جدا کنند، امام این موضوع را نپذیرفتند.

این مطلب را چه کسانی می‌گفتند آن موقع؟

جناح آقای بهزاد نبوی یک مقدار اعتراض داشتند نسبت به این قضیه. همه جناح‌ها ارتباطشان خوب بود با آقای راستی. ایشان در مقطعی احساس کردند که بعضی از مواضع سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب با مواضع امام فاصله دارد، یک مقدار دخالتشان را بیشتر کردند در امور و سازمان.

آن برادرهایی که جناح چپ اسم گرفتند، روی این دخالت نماینده ولی فقیه اعتراض داشتند حتی این بحث به خود امام کشیده شد، آقای راستی رفتند خدمت حضرت امام و گفتند که اینها معتقد هستند شما باید نظارت بکنید و دخالت نکنید. امام هم خندیدند که اگر نماینده‌ای قرار باشد که آنجا باشد و دخالت نکند به چه درد می‌خورد.

خب این اصرار آقای راستی که خطوط امام را آنجا بیشتر اجرا کند، باعث گله‌مندی آن جناح شد و نهایتا فکر می‌کنم اواخر سال 61 بود که 18 نفر از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی جدا شدند و همین افراد بعدها موقعی که سازمان مجاهدین انقلاب به این نتیجه رسید - بعد انحلال حزب جمهوری اسلامی - بهتر است به فعالیت جنگ بپردازد و فعالیت تشکیلات دیگری را انجام ندهد، سال 65 منحل شدند لیکن این برادرها از این خلا استفاده کردند و سال 70 یک تغییراتی دادند و «سازمان مجاهدین» را کردند «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، آن آرم جهادی را هم برداشتند و شد «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران» با منشی آقای نبوی.

گفتید درگیری‌هایی در اوایل انقلاب با منافقین و گروهک‌ها داشتید که خودش دامنه وسیعی دارد، یک اشاره ای بکنید که چه سختی‌هایی این درگیری‌ها داشت و چطور اداره می‌کردید؟

بعضی اوقات دوستان می‌گفتند که ما جبهه هستیم به اصطلاح دو ماه یا سه ماه خانواده خود را نمی‌بینیم. من یادم هست که اوج درگیری ما با منافقین زمانی هفته به هفته بچه‌ها نمی‌رسیدند خانه برونند، حالا شما در نظر بگیرید آن شرایطی را که ما پیوستیم به سپاه پاسداران، شرایطی بود که واقعا حزب جمهوری اسلامی اتفاق افتاد که هفتاد نفر از بهترین مردان این کشور

شهید شدند، بیست سی نفر از این تعداد، نمایندگان مجلس بودند که هر کدام در شهر خودشان رای اول را داشتند.

شهید بهشتی در آنجا بودند، بسیاری از وزرای ما در آنجا شهید شدند. ما آن موقع احساس کردیم که دیگر نمی شود ایستاد و منتظر این فجایای منافقین باشیم. یک تعدادی 20 - 30 نفر به آقای محسن رضایی رجوع کردیم و از ایشان خواهش کردیم که اجازه بدهد ما کمکشان بکنیم. در آن موقع هم همین بخش امنیتی رایک بخشی از کار بر روی منافقین و سازمان پیکار را به ما واگذار کردند که الحمدا نتایج خوبی هم داشت. یعنی ضرباتی که به منافقین وارد شد که منجر به خروج بخش نظامی منافقین از کشور شد، حاصل همین زحماتی بود که آن موقع برادرها کشیدند.

لحظه شروع جنگ کجا بودید ؟

بنده در سال 59 در کمیته ایدئولوژی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودم.

ما آن موقع برای کمک به سپاه یک کمیته ای را در سازمان مجاهدین انقلاب درست کردیم به نام کمیته پشتیبانی کردستان.

فکر می کردید که هشت سال ادامه پیدا کند ؟

نه، روز اولی که گفتند بروید جبهه، گفتند که شما شش ماهه میروید جبهه. من گفتم که حالا شما می گوید شش ماه، ولی ما میرویم و تا آخرش می ایستیم.

وضع ارتش و سپاه در آغاز جنگ چگونه بود؟ البته سپاه که واقعا نوپا بود، ارتش اوضاعش چطور بود؟

ارتش در ابتدای شروع جنگ دو تا مشکل را با خودش یدک می کشید. اول اینکه ارتش تسویه شده بود، تقریبا ما «سرتیپ تمام» چند نفر به اندازه انگلستان دست داشتیم. تسویه مفصلی در ارتش شده بود. یک خیانتی هم آن تیمسار مدنی انجام داد که مدتی گذاشته بودندش به عنوان وزیر دفاع.

ایشان هم امد تغییراتی را در نیروی انسانی ارتش انجام داد که ارتش کاملا در حالت عدم آمادگی قرار داشت. یگان هایی هم که سپاه پاسداران داشت عمدتا یگان مبارزه با ضد انقلاب بود نه درگیری برای جنگ، لذا ما هم یگان نداشتیم و سیاست بنی صدر هم این بود که اجازه نمی داد سپاه پاسداران برای دفاع یگان تشکیل بدهد و دیگر اینکه می گفت شما اگر می خواهید نیروی تشکیل بدهید، نیروهایتان را بفرستید داخل ارتش.

این خاطره زیبا و تلخی است که چندین بار حاج محسن رفیقدوست گفتند که شهید کلاهدوز از جنوب زنگ زد و گفت اگر به دست من هزار قبضه آریپی چی و گلوله اش را برسانند، من نمی گذارم که دشمن به ایستگاه حسینیه برسد. حاج محسن رفیقدوست هم می گفت من هم رفتم ستاد مشترک ارتش و از آنها درخواست کردم که به ما اسلحه بدهید، گفتند دلمان می خواهد بدهیم، اما بنی صدر به ما گفته که حق ندارید به سپاه اسلحه بدهید. اگر نیرو دارند داخل یگان های ارتش بفرستند.

ایشان هم گفتند من شبانه راه افتادم، گفتند بنی صدر توی پایگاه دزفول است، منتظر شدم تا از جلسه بیاید و گفتم اسلحه می خواهیم، دستور بدهید که این اسلحه را به ما بدهند، بنی صدر گفت ما به شما اسلحه نمی دهیم، بیاید با ارتش کار بکنید. حاج محسن رفیقدوست می گفت من جلوی ماشینش خوابیدم گفتم یا از روی جنازه من رد می شوی یا زیر این برگه را امضا می کنی، و ایشان هم زیر برگه ها را امضا کرد که این اسلحه ها تحویل سپاه پاسداران بشود.

می گفت آمدم تهران رفتیم لجستیک ارتش و آنجا هم گفتند که به ما اعلام کرده اند که اگر کسی همچین نامه ای را آورد اسلحه را به او تحویل ندهید!

ایشان هم زرنگ بود، یگ گردان پاسدار برد کنار تسلیحات ارتش که میدان توپخانه بود. دیوار تسلیحات ارتش را انبارش را تخریب کرد، دو تا کامیون هم گذاشت هرچه اسلحه می خواست برداشت برد و بعد هم دیوار را آورد بالا.

من یادم است که این خاطره را هم از آقا شنیدم و هم از خود حاج محسن رفیق دوست که رفتیم خدمت آقا که در آن زمان نماینده امام بودند در شورای عالی دفاع. گفتند آقا ما آمدم اجازه بگیریم که اگر ارتش به ما اسلحه نداد، اجازه داریم خودمان برویم و از انبارش برداریم، آقا هم خندیدند که شما دیروز رفتید برداشتید چرا امروز آمدید از ما اجازه می گیرید؟

به مجردی که در خرداد سال 60 بنی صدر اول از فرماندهی کل قوا برکنار شد، بعد هم از کشور فرار کرد، اولین عملیات مشترک را سپاه و ارتش انجام دادند به عنوان «عملیات فرماندهی کل قوا خمینی روح خدا».

آیا درست که ارتش و سپاه از میانه جنگ با هم اختلاف پیدا کردند؟

ارتش و سپاه هیچ وقت با هم اختلاف نداشتند، اگر هم اختلافی بود روی شیوه عملیات بود. بعضی از دوستان زرنگ ما در سپاه هم می گفتند که اگر بعضی از افراد سیاسی ما را تحریک نمی کردند، همین اختلافات هم به وجود نمی آمد.

یعنی بعضی از این اختلافات از بیرون سیستم تزیق می شد

یعنی شخصی مثل صیاد شیرازی تحریک می‌شد؟

صیاد شیرازی هیچ موقع با سپاه مشکل نداشت، یعنی ما موقعی که صیاد می‌آمد داخل سپاه، احساس می‌کردیم که یک پاسدار داخل سپاه می‌شود.

بعضی اوقات سیاست‌هایی که بالاترها اتخاذ می‌کردند باعث می‌شد که اینها از هم دور بشوند.

یعنی فرماندهی جنگ؟

حالا فرماندهی جنگ که مستقیم خود امام حضور نداشتند. آقای هاشمی بودند ممکن بود که مطلبی بگویند که این اتفاقات بیفتد.

نقش آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در جنگ چه بوده است؟

از نظر من آقای هاشمی رفسنجانی دو تا نقش باصطلاح ویژه می‌شود برشمرد. یک نکات مثبت ایشان است که هماهنگی بین سپاه و ارتش را خوب انجام می‌داد، باعث ایجاد وحدت فرماندهی بین سپاه و ارتش می‌شد، در حل مشکلات پشتیبانی جنگ نسبتاً خوب کار می‌کرد. اگر بخواهم نقش منفی بگویم، ایشان نقش و اثر ویژه‌ای را برای دولت آن زمان و نخست‌وزیری آن موقع داشتند، یعنی بیشتر نخست‌وزیر بود که آن موقع کار انجام می‌داد.

واقعا دولت ما مثل دولت عراق نمی‌شود بگویم دولت جنگ، با اینکه امکانات زیادی از کشور آمده بود پای جنگ. دولت آنچنان که باید و شاید پشتیبانی نمی‌کرد.

من یک خاطره‌ای را از برادر عزیزم سردار رشید نقل می‌کنم که آن‌ها [ایشان هم راضی باشد که بگویم. ایشان می‌گفتند که جلسه‌ای بود در تهران، آن موقع مقام رهبری رئیس‌جمهور بودند، آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس بود، نخست‌وزیر وقت هم آنجا بود، یک تعدادی هم از فرماندهان سپاه هم بودند، در آنجا که فرمانده کل سپاه این مساله را مطرح کرد که اگر شما برای ما پانصد گردان را تجهیز کنید، یعنی تبلیغات کنید که نیروی بسیجی بیاید، به اینها لباس بدهید و تغذیه‌شان را تامین کنید و امثالهم، ما می‌توانیم وضعیت جبهه‌ها را یک تغییر اصولی بدهیم.

آقای رشید از روی یادداشتش می‌خواند و می‌گفت که تنها کسی که در میان آن جلسه به شدت از ما پشتیبانی کرد، آقای خامنه‌ای بود در تهران، آن موقع رئیس‌جمهور وقت بودند و آنجا نخست‌وزیر آن موقع گفت که ما بند پوتین این پانصد گردان را هم نمی‌توانیم تامین کنیم. این برای آن زمانی است که ما یک گزارشی را در سنگر از دست یکی از اسرای عراقی گرفتیم که در آن، وزیر مخابرات آن موقع گزارش داده بود به صدام که من سه ماه رفته‌ام در فلان لشکر و سپاه سوم، این کارها را انجام بدهم و یک ارتباطاتی را برقرار کرده‌ام، اگر اجازه بدهید برگردم بغداد.

بعضی‌ها می‌گویند که ما فاو را به دلیل فعالیت سیاسی برخی از فرماندهان سپاه در مجلس از دست دادیم؛ درست است چنین چیزی؟

نه، ببینید مقطعی که فاو سقوط کرد، به دنبال آن شلمچه سقوط کرد، یک استراتژی را فرماندهان سپاه پیشنهاد دادند که همان جلسه که عرض کردم همین استراتژی بود که ما باید پانصد گردان به یگان‌های خودمان اضافه کنیم که ما اگر یگان‌هایمان حدود سیصد گردان است، برسانیم به هشتصد الی هزار گردان، اگر آن پانصد گردان را برای ما تامین می‌کردند ما نیروی کافی در فاو و شلمچه می‌گذاشتیم، در غرب با یک نیروی دیگر می‌جنگیدیم از ما می‌خواستند که ما عملیات دیگری انجام بدهیم، ما رفتیم عملیات حلبچه را انجام دادیم، والفجر ده در عملیات حلبچه ما رفتیم حلبچه را گرفتیم.

عملیات بعدی ما در منطقه ماووت بود، عمده قوای ما سه چهارم نیروی ما منتقل شده به غرب کشور، یک چهارم نیروی سپاه و بخشی از نیروی ارتش مانده در جنوب. خب با این یک چهارم نیروی ما، عراق هم همه نبره‌هایش را جمع کرد باصطلاح پاتک‌های مفصلی کرد و موفق شد فاو و شلمچه را از ما بگیرد. اگر طرح سپاه پذیرفته می‌شد که ارتقای نیرو پیدا کند و ارتقای تجهیزات داشته باشد، این اتفاق نمی‌افتاد.

برخی معتقدند که ما آخر جنگ دیگر توان جنگ را نداشتیم و تحلیل رفته بودیم چنین موضوعی درست است؟

این را با یک خاطره پاسخش را می‌دهم؛ سال 67 که دشمن یک دور دیگر عملیات کرد حتی تا پاسگاه زید هم آمد، بعد از اینکه ما قطعنامه را پذیرفتیم.

آن موقع همه یگان‌ها برای دفع تجاوز پر شده بودند، نیرو به اندازه شاید سیصد چهارصد گردان آمده بود داخل یگان‌های سپاه پاسداران. مقام معظم رهبری هم که آن موقع رئیس‌جمهور بودند ایشان همیشه در مقاطع حساس در جبهه‌ها حاضر بودند. من در آن جلسه بودم. فرماندهان سپاه گفتند که الان همه یگان‌ها آمادگی دارند ما از شما خواهش می‌کنیم که اجازه بدهید یکبار دیگر به دشمن حمله بکنیم و شلمچه و فاو را پس بگیریم.

مقام معظم رهبری هم که رئیس جمهور بودند، گزارش گرفتند، یعنی برایشان احراز شد که واقعا یگان‌ها می‌توانند این کار را انجام بدهند. گفتند من باید از امام اجازه بگیرم.

همان شب زنگ زدند به حاج سید احمد آقا گفتند که فرماندهان سپاه و فرمانده قرارگاه‌ها اینجا جمع هستند و چنین پیشنهادی می‌دهند، حاج احمد آقا قرار شد تا ده دقیقه بعدش پاسخ بدهد، ایشان رفتند از امام سؤال کردند و امام یک پاسخی دادند گفتند که ما قطعنامه را پذیرفتیم، گفتیم که صلح می‌خواهیم بکنیم، لذا ما خلاف عهدمان انجام نمی‌دهیم، چون پذیرفتیم پایان جنگ را، یکبار دیگر شروع کننده جنگ نخواهیم بود.

به نظر شما پذیرش قطعنامه کار درستی بود؟

در آن شرایط با آن وضعیتی که ما قصد داشتیم، تصمیم ما این بود که یک نقطه کلیدی را در عراق بگیریم آن نقطه کلیدی را هم ما بصره تعیین کرده بودیم، که بعد از اینکه آن نقطه کلیدی در عراق را گرفتیم بتوانیم اراده خود را بر دشمن تحمیل بکنیم، چون در مذاکره کسی برنده است که دستش پر باشد؛ یعنی همیشه پشتوانه دیپلماتی باید یک قدرت باشد.

اگر ما یک نقطه کلیدی را ما در عراق می‌گرفتیم، می‌توانستیم این قدرت را مذاکره کنیم. قطعنامه 598 را زمانی سازمان ملل صادر کرد که ما تو فاو و شلمچه بودیم یعنی پشت درهای بصره بودیم. علتی که امام قطعنامه 598 را پذیرفتند به دو علت بود، یکی اینکه دیدند یگانهای ما دارند آنجاهایی را که به دست آورده بودند که نقاط کلیدی بود از دست می‌دهند، دو اینکه قطعنامه 598 همان شروطی که امام می‌خواستند را تامین کرده بود.

حال و هوای جبهه‌ها بعد از قطعنامه چگونه بود؟

قطعنامه که پذیرفته شد همه ما به قول معروف دماغ بودیم. همه فرماندهان یکجا جمع شدیم موقعی که متنی را که امام فرمودند خواندند، همه فرماندهان گریه می‌کردند، آنجا یک نفر پیشنهاد کرد که شاید امام از دست ما ناراضی باشد، همه ما برویم تهران جماران و بگوییم که اگر اشتباهی کردیم به ما بگویند و ما هم آماده هستیم که هرچه شما بگویید عمل بکنیم، قصد کرده بودیم که فردا برویم، حاج احمد آقا فهمیدند این موضوع را و گفتند که امام فرمودند به تهران نیایید، ما در تصمیمی که گرفتیم مصمم هستیم و تغییر هم نخواهیم داد.

چرا بعد از پذیرش قطعنامه با اینکه تجربه اش را داشتیم، دیگر مثل اول جنگ نبودیم، یکبارہ حمله کردند و تا نزدیکی‌های اهواز هم دوباره آمدند؟

تصور ما این بود که ما قطعنامه را پذیرفتیم، عراق هم چون از قبل اعلام کرده بود که آن هم می‌پذیرد، فکر میکردیم که آن هم به عهد خودش پایبند است همانطور که امام به عهد خودش پایبند بودند و رزمندگان این تصوری را که آنها خلاف عهد خودشان را بکنند، نداشتند.

یک اصلی هم داریم که بسیجی‌های ما در موضع آفند خلی بهتر عمل می‌کنند، مثلا یگان‌های آن موقع سپاه یگانی که پدافند بکنند نیست. اگر به یک بسیجی می‌گفتند تو باید در خط پدافند مستقر شوی، خط پدافند را برای خود مرگ خودش می‌دانست ولی اگر می‌گفتند تو یگان خطشکنی، باید شب اول بزنی به خط و شهید بشوی، مثل این بود که همه دنیا را به او داده باشی. لذا در خطشکنی و آفند، بچه‌های بسیجی آمادگی‌شون بیشتر از خط پدافند بود.

سردار چه سالی ازدواج کردید؟

سال 56

یعنی یکسال به انقلاب مانده. چطور آشنا شدید؟

من از دانشگاه علم و صنعت که فارغ التحصیل شدم کارشناسی ارشد را دانشگاه شریف شروع کردم، همان موقع به مادرم گفتم که من می‌خواهم ازدواج کنم اولین جایی هم که رفتیم، چون همشیره بنده همسرم را به ما معرفی کردند که با هم همکلاسی بودند، پسندیدیم؛ خطبه عقد ما را حضرت آیت‌الله راستی کاشانی خواندند در قم. 14 سکه مهریه بود.

سفری رفتید؟ خاطره‌ای از ازدواج دارید؟

ما شبی که ازدواج کردیم صبح ساعت 4 باید می‌رفتیم فرودگاه که برویم تهران برای کلاس، بعد هم به اصطلاح می‌خواستیم یک خانه‌ای تهیه کنیم پول برای اجاره خانه نداشتیم، رفتیم از یک صندوق قرض الحسنه که در نارمک بود 6000 تومان آنجا قرض گرفتیم، آمدیم یک خانه‌ای را اجاره کردیم. من یادم است که تا سه چهار ماهه اول که ما این خانه را اجاره کردیم، هدیه‌هایی را که برای عقد ما داده بودند آن سکه‌ها را می‌فروختیم و پول اجاره می‌دادیم.

اهل عاشقانه نوشتن برای همسران بودید؟ از اول ازدواج تا الان؟

نه ما این بازی‌ها را خیلی بلد نبودیم؛ البته همسر ما آدم فداکار و صبوری است، موقعی که من جبهه می‌رفتم نکاتی را می‌

نوشتیم. آن نکات البته عاشقانه نبود، نکاتی راجع به جبهه و حالاتی که در جبهه بود.

فکر می‌کردید که شهید می‌شوید؟

ما که لیاقت نداشتیم و در خط مقدم نبودیم و امکان شهادت ما خیلی کم بود.

چند تا فرزند دارید؟

هفت فرزند دارم. چهار تا دختر دارم و سه تا پسر. دختر اول من که رشته اش روانشناسی است دانشجوی دکتراست. دختر دوم بنده هم استاد حوزه علمیه است. دختر سوم هم دانشگاه تربیت معلم لیسانس خود را گرفته رشته اش شیمی است که دارای یک فرزند است. دختر چهارم هم دانشجوی هستند سال سوم.

پسر اول بنده هم روحانی است و درس خارج می‌خواند. پسر دوم من لیسانس اقتصاد دارد و شغل آزاد دارد. فرزند سوم من هم فوق لیسانس دارد و الان دانشجوی دکتری است، همزمان هم کار فرهنگی انجام می‌دهد با یکی از موسساتی که مربوط به سازمان بسیج است.

با فرزندان بحث سیاسی میکنید؟

بله اگر فرصت باشد در خانه معمولا آنها سوال می‌کنند

فکرتان از نظر سیاسی به هم نزدیک است؟

بله همه از نظر فکری هیچ فاصله ای با هم نداریم. در برخی از انتخابات شده که انتخاب من شخص دیگری بوده و اینها هم شخص دیگری را رای داده‌اند. لازم نیست که حتما سلیقه‌ها یکی باشد، ولی از نظر خط مشی سیاسی آنها هم تابع ولایت فقیه هستند و در خط انقلاب هستند.

سردار شما مقطع ده ساله فرماندهی سپاه ولی امر، یعنی از 79 تا 89 اگر اشتباه نکنم. قطعا حرف‌های گفتنی زیاد دارید از شخصیت حضرت آقا، بالاخره با ایشان ارتباط نزدیکی داشتید، شاید هم همه آنها گفتنی نباشد ولی من دوست دارم خودتان انتخاب بکنید و بگویید.

بله، همانطور که گفتید واقعا یکی از بهترین مقاطع عمر خدمتی من همین مقطعی بود که خدمت مقام رهبری حضور داشتیم، شاید بیشتر از اینکه جنبه کاری برای من داشته باشد، من بسیاری موارد را از ایشان آموختم.

من یک مقطع خوب عمرم مدتی بود که در جبهه بودم خیلی از چیزها را آنجا یاد گرفتم، یک مقطع شاید از آن مهمتر همین ده سالی بود که این توفیق را خداوند به من عطا فرمودند که در خدمت مقام معظم رهبری بودم. شاید از چیزهایی که بشود گفت در این تربیون، یکی از مسائلی که در مقام معظم رهبری و خانواده ایشان بارز است، ساده‌زیستی ایشان است. خوب محافظ‌ها و یا برادرانی که از نزدیک رفت و آمد به منزل ایشان داشتند و یک مقداری هم من در حد خودم موفق بودم و توفیق حاصل شد، از لحاظ وسائلی که در زندگی ایشان است، این وسائل را یک خانواده زیر متوسط ما حاضر نیست با این وسایل زندگی بکند، حالا از فرش و منزلی که ایشان هستند اکثرا موکت است یا اگر فرش است، فرش نخ‌نمای قدیمی است که بخشی از زمان ازدواجشان و بخشی بعد از آن مانده در آنجا. ما در مهمانی‌هایی که چه ایشان برای اقوام و فامیل می‌دادند چه اعضای دولت و مسئولین رفت آمد می‌کردند گاهی من ندیدم که دو رقم غذا سر سفره باشد.

یک موقع من تعجب کردم از این قضیه که در معمول ما این است وقتی مهمانی می‌آید دور قم غذا درست می‌کنیم. ایشان یک خاطره ای را فرمودند و گفتند که پدر من موقعی که ازدواج کرده بودند با مادر ایشان قرار گذاشته بودند اگر مهمان آمد منزل یک نوع غذا با دوخورشت آماده کنند، ایشان فرمودند که من با خانمم به این توافق رسیدیم که مهمان هم بیاید منزل ما یک رقم غذا درست کنیم، زندگی فرزندان ایشان هم همینطور است، ایشان از اول به فرزندانمان گفتند که و به دامادهايشان شرط کردند که وارد کارهای اقتصادی نشوید و واقعا هم همینطور بود. من فکر نمی‌کنم هیچ کدام از فرزندان ایشان منزل ملکی داشته باشند.

راجع به خودرو هم، من یادم هست خودرویی که ایشان استفاده می‌کردند، خودرو مدل 75 یا سال 62 - 63 ... حاج محسن رفیق دوست رفته بود خارج از کشور که اوج ترورها بود، یک تعدادی خودرو آورده بود، یکی دوتا را هم داده بودند به رئیس جمهور وقت که آقا بودند که وقتی رهبر شدند، همین خودروها هم منتقل شده بود و ما چون احساس می‌کردیم که خودروها خیلی کهنه شده است بدون اینکه من مشورت بکنم با ایشان، از فرمانده سپاه خواستم یکی دوتا خودروی جدید ما بخریم، آن روزی که ما خودرو را آوردیم و خواستیم که ایشان سوار شوند، به ما خیلی ایراد گرفتند که چرا شما این خودرو را آوردید. من عرض کردم آن خودرو، خودرو کهنه ای است ممکن است نشود از آن استفاده بکنیم.

ایشان گفتند که آفای نجات اگر پیکان قابل ضد گلوله شدن بود، من به شما می‌گفتم که پیکان برای من بیاورید استفاده کنید، حالا اگر ماشینی مدل بالاتر از این آوردید، دیگر مسئولیت شرعی به عهده خودتان است. باید ماشینی بیاورید که ارزان‌ترین قیمت باشد، حالا چون حفاظت گفته ضدگلوله باشد که بتوانید ضد گلوله اش کنید. من یادم است مدتها رفتم ایران خودرو و

به نتیجه هم رسیدیم که بتوانیم خودرو سمن را گریکس و موتورش را تقویت کنیم و ضد گلوله کنیم و با مسئول آن موقع ایران خودرو هم به توافق رسیدیم و پکیج آن را هم آماده کردند که من موقعی که به مقام معظم رهبری خبر دادم خیلی خوشحال شدند. ایشان گفتند خیلی هم خوب است که یک خودرو ایرانی را شما ضدگلوله کردید و می توانید به بقیه مسئولین کشور هم بدهید. مسئول ایران خودرو عوض شد و ما موفق نشدیم آن پروژه را به نتیجه برسانیم.

نکته مهم دیگری که من در زندگی آقا دیدم، بحث نظم ایشان است. من ندیدم مسئولی به منظم بودن مقام معظم رهبری، یعنی فرض کنید اگر جلسه ای قرار است در حسینیه امام ساعت ده و نیم شروع بشود، ایشان ده و بیست دقیقه از دفتر کارشان می آیند بیرون، حساب مسافت کارشان را هم می کنند که تو راه شاید کسی بخواهد با ایشان صحبت بکند و یا یک عمامه گذاری هم بکنند در راه، سر ساعت ده و نیم ایشان وارد حسینیه می شوند. بعضی از مراسمی هم که بیرون از بیت ایشان بود که ما باید شرکت می کردیم، ایشان از ما سوال می کردند که مساحتی که ما از اینجا تا آن محل در راه هستیم، چقدر است؟ ما می رفتیم برآورد می کردیم مثلاً می دیدم که نیم ساعت باید این مسافت را طی کنیم و ایشان درست سی و پنج دقیقه قبل از آن سوار ماشین می شدند که یک وقت دیر به آن مراسم نرسیم.

یادم است در ماه رمضان بود که می خواستیم به پادگان نیروی زمینی ارتش برویم، خوب بعدازظهر ماه رمضان رفتیم یکی دو بار آن مسیر را رفته بودیم، احساس من این بود که سی دقیقه در راه باشیم. مقام معظم رهبری از من سوال کردند که ما چقدر در راه هستیم؟ من گفتم سی دقیقه. ایشان گفتند که من فکر کنم شما اشتباه کنید باید حداقل چهار و پنج دقیقه تو راه باشیم، گفتم نه بچه ها رفتند و دیدند که سی دقیقه تو راه هستیم. ایشان احتمال می دهیم که به گفته ما اعتماد نکردند، فکر کردند همان چهار و پنج دقیقه است، لذا 45 دقیقه زودتر راه افتادند، من در پادگان نیروی زمینی بودم بچه ها بی سیم زدند به جای اینکه سه در پادگان باشند، یک ربع به سه دارند می آیند، من به فرمانده نیروی زمینی گفتم که آقا دارند یک ربع زودتر می آیند شما آمدگی دارید؟ گفتند بله. ما آمدگی داریم. من هم پیام دادم که شما یک ربع زودتر وارد شوید که وقتتان تلف نشود.

یک موقع ما دیدیم که اسکورت ارتباطشان با ما قطع شد و درست ساعت سه وارد پادگان شدند و من از مسئول تیم ما که همراه آقا بودند، سوال کردم که شما که این اطراف بودید، گفت آقا به ما گفتند که نه، ما به اینها گفتیم سه وارد پادگان می شویم، زودتر بیایم ممکن است که نظمشان بهم بخورد. گفتند برویم یک جایی زیر سایه درختان بایستیم سر ساعت سه وارد پادگان می شویم. ببینید رهبر یک کشور می تواند یک ربع زودتر هم وارد شود، لیکن چون به ارگان نظامی می خواهد وارد شود که نظم برای آنها مهم است، یک ربع زیر درختی با ماشین منتظر می ماند، بعد سر ساعت سه وارد پادگان می شوند.

سردار دیدارهای داخلی و خارجی شان که در این مدت ده سال داشتند چه چیزی برایتان جذاب بود؟ دیدار با کدام مقامات چه داخلی چه خارجی؟

شاید برای من جذابترین دیدار، دیدار سید حسن نصرالله با آقا بود. برای ما سید حسن یک شخصیت خیلی دوست داشتنی بود و هست، ولی نوع اظهار ارادت ایشان به آقا، نوع علاقه آقا به سید حسن که من احساس می کردم واقعا آقا سید حسن را به عنوان فرزند خودشان فرزند می دیدند که احساس می کند واقعا دارد کار مهمی در دنیا انجام می دهد، به ایشان نگاه می کنند و سید حسن هم واقعا - به ایشان - مثل پدری که از هر جهت مسلط است به ایشان نگاه می کند. نکته دیگری که در زندگی آقا برای من عجیب است، توکل ایشان به خداست. ایشان به شدت به کمک خدا و عنایت خدا معتقد است. این را در همه لحظات زندگی ایشان می توان دید. من یادم است یک ماموریتی بود که می خواستیم برویم من سر آن قضیه یک مشورت هایی خدمت ایشان می کردم، آن ماموریت به ذهن ما می رسید که ماموریت سختی باشد، ایشان فرمودند که فلانی شما آیت الکرسی را هم فراموش نکنید و بخوانیدش. من عرض کردم که ما در سپاه ولی امر اعتقاد داریم که 50 درصد کار و 50 درصد هم دعا، ایشان گفتند اتفاقاً شما کاملاً اشتباه می کنید! شما 100 درصد کار، برنامه ریزی، آینده بینی و طرح ریزی و 100 درصد هم دعا.

بعضی اوقات مثلاً در قضیه «فتنه»، یک دفعه دانشجویها آمدند خدمت آقا که در ماه رمضان بود، یک نفر از وسط آن دانشجویان بلند شد و به آقا عرض کرد که چرا ما در مقابل این منافقین انقدر صبر و حوصله از خودتان نشان می دهید؟ آقا فرمودند چرا شما به مجردی که یکسری از افرادی که تخلفی کردند یا انتقادی کردند، لقب منافق می دهید؟

یا آن روزی که آن اتفاقات عاشورا افتاد که یک عده ای به این خیام عاشورا در روز عاشورا حمله کردند و آن شعارها را هم دادند، بلافاصله از طرف دفتر آقا برای ما پیام آوردند از طرف ایشان و گفتند این را بدانید این آقایانی که فتنه گر هستند آنها اهل این کار نیستند که می آیند خیمه امام حسین را آتش می زنند! اینها کار ضد انقلاب است، این را به آنها نسبت ندهید! با اینکه ما می توانستیم با اینهمه خیانتی که آنها کردند، بگوییم کار آنها است، اما آقا حاضر نشدند این مقدار هم ما در کارمان اشتباه نکنیم. حالا علی رغم اینکه آقا نسبت به حادثه عاشورا تاکید داشتند که نکند ما این را نسبت بدهیم به فتنه گرها، شما نگاه کنید یکی از همین سران فتنه فردای آن روز به جای اینکه خودش هم محکوم کند جریان اهانت به امام حسین را، گفتند که خداجویانی که در روز عاشورا آمدند با نیروهای نظامی...! افرادی که ضد انقلاب بودند، آن فتنه گر اسمشان را گذاشت خداجو! از این چیزها زیاد است.

مثلاً من یادم هست، نکته خیلی عجیبی برای خود من بود که شب آن موقع در جریان فتنه افرادی دستگیر می شدند، سریع نیروی انتظامی اینها را بازجویی می کرد اصرار هم این بود که شب تا صبح تکلیفشان معلوم شود، کسی بیگناه نگهداری نشود.

یک نکته عجیبی را آقا گفتند که الان من به بچه های اطلاعات می گویم باورشان نمی شود. آقا فرمودند اگر شما 50 نفر را دستگیر کنید بدانید 49 نفر از آنها گناهکار هستند، مجرم هستند و یک نفرشان بیگناه است و نمی توانید تشخیص بدهید آن یک نفر کدامشان است.

در قضیه کهریزک از شما خواندم که آقا اولین نفری بودند که...

اولین نفری که در قضیه کهریزک، گزارش آمد و به قوه قضاییه گفتند، قبل از اینکه این اتفاقات بیفتد، دستور دادند که بروید رسیدگی کنید، همچنین گزارشی هست، دادستان آن موقع اطمینان داد که رسیدگی شده! او هم ظاهراً گروهی را فرستاده بود و آنها گفته بودند که نه این چیزها نیست و ما رفع کردیم آن اشکلات را. اگر همان موقع که گفته بودند رسیدگی کرده بودند این اتفاقات نمی افتاد در آن مقطع.

خیلی‌ها فکر می‌کنند که حصری که اتفاق افتاد به دلیل آن حوادث بعد از انتخابات اینطور نبود. فتنه و جریان‌های بعد انتخابات از بیست و چهار خرداد بوده دیگر در نه دی سال 88 تمام شد. اردوکشی شد، روز قدس آمدند آن شعارها را دادند، روز سیزده آبان روز عاشورا این کارها را انجام دادند، لیکن روز 9 دی همه چه آنهايي که به آقای موسوی رای دادند چه آنهايي که به احمدی نژاد رای دادند، فتنه را محکوم کردند و آن راهپیمایی را در تهران و سراسر کشور انجام دادند و فتنه خوابید. لیکن فتنه‌گراها آزاد بودند. اما بیست ماه اتفاق جدیدی افتاد. آن اتفاق جدیدی چه بود؟ انقلاب بیداری مردم در مصر اتفاق افتاده بود، بیداری مردم در تونس اتفاق افتاده بود، جریان شورش شورشیان مسلح سوریه بر علیه آقای بشار اسد هم شروع شده بود. بعضی از این افراد که الان هم آزاد هستند، از زندان نامه نوشتند به مصر و تونس و گفتند جنبش شما مثل جنبش سبز ماست! یعنی چه؟ یعنی نظام ما را با نظام مصر و تونس مقایسه کردند!

این جنبش سبز باصطلاح می‌خواست بگوید ما اعتراض داریم به انقلاب، خودشان را به عنوان یک انقلاب مطرح کردند بر علیه جریان دیکتاتوری. همین‌ها از زندان نامه نوشتند به جبهه النصره و جریان‌های داخل سوریه را حمایت کردند، حمایت کردند از آن جریان مسلحی که الان داعش است. بعد، با اینکه در بیست و دوم بهمن سال 89 یعنی بیست ماه بعد از جریان انتخابات، مردم ما آمدند راهپیمایی کردند و از مردم بیداری اسلامی در جهان اسلام هم حمایت کردند، آقای موسوی و آقای کروبی نامه نوشتند برای وزارت کشور که اجازه بدهید در بیست و پنج بهمن ما یک راهپیمایی بگذاریم از میدان انقلاب تا میدان آزادی. این درخواستشان را هنوز هم وزارت کشور اعلام موافقت یا مخالفت نکرده بود، همه رسانه‌های خودشان تبدیل کردند به یک اطلاعیه؛ راهپیمای بزرگ بیست و پنج بهمن از میدان انقلاب تا میدان آزادی! طراحی‌شان چه بود؟

شبکه‌هایی که از آنها حمایت می‌کردند، اعم از بی بی سی و صدای آمریکا می‌گفتند که مردم چادر بیاورند و بزنند در میدان آزادی، بکنند عین میدان التحریر مصر و آنجا بر علیه نظام بتوانند یک جریانی را انجام بدهند. شب روز بیست و پنج بهمن نزدیک به سه چهار هزار نفر از میدان فردوسی تا میدان انقلاب آمدند در خیابان، با اینکه وزارت کشور هم مجوز نداده بود؛ با نیروی انتظامی هم درگیر شدند، دو نفر شهید شدند آنجا. فردای آنروز آن دونفر اطلاعیه دادند از حضور این مردم تشکر کردند و به نیروهای انتظامی که وظیفه خودشان عمل کرده بودند حمله کردند!

شما آن موقع معاون امنیت داخلی بودید؟

بله، در این مدت هم شرط نظام این بوده که اینها بیایند معذرت خواهی کنند از ملت.

الان یک بحث‌هایی می‌شود که حصر یکی از این دو نفر می‌خواهد لغو شود؛ این درست است؟

تا جایی که من اطلاع دارم، این در جلسه اخیر شورای امنیت ملی هم مطرح شده، اگر شورای عالی امنیت ملی تصمیم بگیرد که حصر را بردارد، این حق قوه قضاییه است که اینها را محاکمه کند. علی‌القاعده این نوع جرایم هم اگر برود قوه قضاییه فرد محاکمه بشود، من بعید میدانم حکمی کمتر از اعدام یا حبس ابد به این افراد بخورد.

به عنوان جانشین سازمان اطلاعات سپاه فضای کشور چطور است؟

ما بین کشورهای دنیا یک کشور با امنیت خوبی هستیم؛ نگاه نکنید یک اتفاقاتی مثل همین اتفاقاتی که در پارلمان یا حرم امام (ره) افتاد یا بعضی اوقات در یکجایی تروری انجام می‌شود، در کشورهای اروپایی که مدعی امنیت هستند به مراتب بیشتر از ما دارند.

الان مناطق مرزی ما را برادران سلحشور اهل سنت دارند آنجا حفاظت می‌کنند،

دستگاه‌های اطلاعاتی ما الان خوب هستند و با قدرت هستند، امکانات خوبی در

شما سال 89 معاون امنیت داخلی شورای عالی امنیت ملی شدید؛ آیا ناگفته‌ای از آن دوران دارید که بخواهید بیان کنید؟

آقای جلیلی نقل کردند و گفتند که یکی از مسئولین عالی رتبه چین آمده بود ایران و ملاقاتی را با آقای جلیلی داشتند، گفته بود که آمریکایی‌ها بیست سال ما را تحریم کردند و همه نوع تحریمی که امکان داشته باشد و بدتر از شما را به ما اعمال کردند.

ولی ما یک تصمیم گرفتیم تحریم آنها را خنثی کنیم؛ همین تصمیمی که الان مقام معظم رهبری گرفتند و اسم آن را گذاشتند اقتصاد مقاومتی.

منبع / خبرآنلاین

برچسب ها: [رفع حصر](#) [1]